

موریس پرنو
جهانگرد فرانسوی

دزیر اسپان ایران

ترجمه : کاظم عمادی

ناشر کتاب فروشی محمد علی علمی

حق چاپ محفوظ

اردیبهشت ۱۳۲۴

چاپخانه علمی

مقدمه مترجم

شاید در این نکته جای تردید نباشد که برای معرفت باحوال و شناسائی عیوب و مزایای يك ملت باید بقضاوت‌هائی که دیگران درباره آن ملت میکنند توجه کرد چه تعصب و خودخواهی ذاتی هر ملت چه بسا حقیقت‌رادگر کون می‌سازد و از طرف دیگر کسانی که در چهار دیوار يك کشور محصورند دقیق و جزئیاتی را که از نظر باریك بین یک نفر بیگانه پوشیده نخواهد ماند قطعاً درک نخواهند کرد.

بنابر این سفرنامه‌ها و کتابهائی که اروپائیان در نقد احوال ما نوشته‌اند حائز اهمیت بخصوصی است و گذشته از اینکه این کتاب‌ها ملاک شناسائی ما در خارج از ایرانست برای معرفت باحوال و کیفیات خود ما نیز اعتبار دارد. اما بدیهی است مقصود ما کتاب‌هائی نیست که یاره‌ای جهانگردان مغرض اروپائی بخاطر مقاصد استعمار طلبانه و بقصد تحقیر و استخفاف ملت ایران نوشته‌اند. اینگونه کتاب‌ها مانند فیلم‌هائی که از عقب مانده‌ترین نواحی ایران بر میدارند و آنها را مانند بالانترین نشان توحش مادر سراسر جهان نمایش میدهند تنها بخاطر یک مقصود نوشته میشود و آن کمراه کردن و متقاعد ساختن افکار عمومی دنیا بلزوم نصب يك قیم در ایران است!

از میان نویسندگان اروپائی که بایران مسافرت کرده و نتیجه مطالعات خود را در این سرزمین مرشته‌تحریر کشیده‌اند نویسندگان فرانسوی را میتوان از همه بیغرض‌تر و منصف‌تر و حتی دوستدار و خدمت گزار ایران دانست. اصولاً مشابهتی که از بسیاری جهات در روحیه و

طرز فکر و طبیعت و اخلاق فرانسوی و ایرانی وجود دارد و تفاهم مشترکی که میان این دو ملت بزرگ تاریخی از دیر باز موجود بوده يك حس احترام متقابل و صمیمیت و محبت بیشائبه‌ای بین افراد این دو کشور پدید آورده و این رشته انس و الفت که در نتیجه قرن‌ها روابط فرهنگی و معنوی میان دو ملت برقرار شده بقدری استوار و متین است که هرگز بیم‌سستی یا گسیختن آن نمی‌رود.

مثلاً از جمله فرانسوی‌هائی که به ایران مسافرت کرده و برآستی در شناساندن روح و نبوغ ملت ایران بدنیای خارج خدمت بیریا کرده اند باید کنت دو گوپینورا نام برد. این فرانسوی نجیب و روشندل که بدون هیچ غرض و طمع سیاسی و تنها بمنظور شناساندن روح حقیقی ملت ایران کتابها در شرح مسافرت خود بشرق و ایران نوشته است شاید بزرگ‌ترین خدمت‌ها را نسبت بملت ایران انجام داده است و دریغ که ایرانی‌های بی‌سیاس نیز قدر این خدمت‌گزار بزرگ را ندانسته و بهیچ‌وسیله درجاوید ساختن نام او در ایران مبادرت نورزیده‌اند.

«موریس پر نو» مؤلف ارجمند این کتاب نیز یکی از همان فرانسوی‌های پاک‌دلی است که باندازه کنت دو گوپینو نسبت بایران مهرورزیده و در شناساندن روح ایرانی جهد بلیغ کرده است و گذشته از اینکه در طی مسافرت خود بایران کوشیده است بسیاری اسرار و رموز سیاسی آگاه گردد بانوده‌ها و غالب طبقات و اصناف ایرانی هم برای معرفت به نبوغ حقیقی ایران وارد بحث و مذاکره گردیده و موضوعات مختلفی را با آنان طرح کرده است که هر يك از مصاحبه‌های او یک پرده از تجلیات روح ایرانی را منعکس می‌سازد و خواننده می‌تواند از مجموع آنها قضاوت جامعی درباره حقیقت روح ایرانی بنماید.

مسافرت یرنو بایران بسال ۱۹۲۵ و در زمان حکومت سردار سپه
 اتفاق افتاده ولی او مسافرت خود را تنها بمقصد ایران انجام نداده است سفر
 نامه یرنو شامل دو مجلد قطور است که مجلد اول آن «در روی جاده هند»
 و مجلد دوم «در آسیای مسلمان» نام دارد و یرنو علاوه بر ایران مسافرتی
 به هند و افغانستان و سوریه و عراق و ترکیه کرده است و در این دو مجلد
 مشاهدات و مطالعات گرانبهای خود را در باره هر یک از این ملل با قلم
 محققانه ای شرح میدهد. رساله حاضر فقط ترجمه دو فصل از کتاب «در
 آسیای مسلمان» یعنی دو فصلی است که مؤلف راجع بشرح مسافرت خود
 بایران نوشته است. و هر گاه فرصت نگارنده اجازه میداد البته بترجمه
 سایر فصول این کتاب نفیس نیز مبادرت میورزید، چه اطلاعاتی که این
 نویسنده منصف و بیغرض مخصوصاً از جریان دسیسه ها و نیرنگهای دولتهای
 امپریالیست در کشورهای خاور میانه و نزدیک در کتاب خود گرد
 آورده بقسمی ذیقیمت است که قطعاً خوانندگان از سایر فصول کتاب باندازه
 فصلهای مربوط بایران لذت میبردند.

نتیجه ای که یرنوا از مشاهدات و مطالعات دراز خود در کشورهای
 خاور میانه میگیرد در فصل آخر کتاب موسوم به «وظیفه اروپا» مندرج
 است. در این فصل یرنو با قلب مهربان و بشر دوست خود شدیداً بدولت
 های امپریالیست باخترا حمله میبرد و فجایع و مظالمی را که این
 «دولت های متمدن» نسبت «بشرق و حشی» مرتکب میشوند تشریح
 مینماید و از موهون شدن اروپائیه در نظر شرقی ها و بروز احساسات
 ناسیونالیستی در میان ملت های شرق و تشکیل کنون های مقاومت در
 برابر نفوذ اروپائیان و خلاصه بیداری تدریجی شرقی ها و قوت گرفتن
 روح عصیان و مخالفت در آنها غرب را بر حذر میسازد و چنین نتیجه می

گیرد که رفتار اروپائی ها در شرق باید بکلی عوض شود دیگر نباید با شرقی ها که از حیث نبوغ و استعداد دست کم از ملت های باختر ندارند معامله بنده و زرخرد را کرد و گرنه بلشویسم که در آن اوقات در نظر اروپائی ها خطر موحشی می رسیده در کشور های خاور ب سرعت پیشرفت خواهد کرد .

این ندای موریس یرنو در بیست سال پیش بوده است اما سیاستمداران که غرق در لذت کامیابی سیاسی و نیرنگهای سیاسی خود هستند تا کنون کجا بدین ندا گوش فراداده اند ؟

تهران - کاظم عمادی

قسمت اول = مباحث ایران

از خاتین تهران - تحریکات و انقلابات ایران - در یلاقات
شمیران در سفارت مصر - رضاخان پهلوی سردار سپه - در پارلمان
ایران مبارزه انگلیس و روس در ایران - مسئله راه آهن ایران - نقش
امریکائیه در ایران - خدمات فرانسویها

نقشه من این بود که مستقیماً از افغانستان از راه کاروان دو قدیمی بایران رهسپار کردم اما ترکمن‌ها مانع اجرای این نقشه شدند. درست مثل زمان کنت دو گوبینو این جنگجویان چالاک که بی آنکه بکارند درو میکنند و از بین دست‌هایی که تصور میکنند آنها را دستگیر کرده‌اند میگریزند، راه بین مشهد و هرات را قطع کرده و عبور از آن جاده را ممتنع ساخته بودند.

این بود که از طریق اجبار راه خود را کج کرده و از سمت باختر قدم به خاک ایران نهادم.

پس از اینکه با کشتی از خلیج فارس و شط العرب عبور کردم بوسیله راه آهنی که از صحرا میگذرد و توسط انگلیسها بین بغداد و خانیقین کشیده شده بی بغداد رسیدم. از آنجائی که راه آهن شروع بحرکت میکند جاده بقسمی بد و ناهموار میشود که مرسوم شده است انومبیلی را که از بغداد گرفته اند با ترن حمل کرده و در خانیقین نزدیک مرز ایران آنرا پیاده کنند. تشریفات اولیه گمرکی که متأسفانه تشریفات آخرین نبود پایان یافته و از خرابه‌های وسیع قصر شیرین عبور کردیم سپس چند کلبه‌ای پدیدار گردید و بکاروان‌سرای نیمه‌خراب سر پل رسیدیم که در آنجا زوار کرد که از راه خیلی دور برای زیارت دکان داود می‌آیند اطراق میکنند. کم‌کم دره نملک‌تر میشود و هر اندازه در طول آن پیش می‌رویم گوئی با یک دیوار سنگی عمودی و غیر قابل عبوری برخورد میکنیم. اما دیرزمانی است که سر بازان و بازرگانان برای رفتن به بابل از این دیوار مشهور و دروازه‌های پشت کوه عبور

کرده اند. از یاطاق جاده تا گردنه ۱۸۰۰ متری بالا میرود و تقریباً در نیمه این راه بطور ناگهان با بنای کوچکی از مرمر سفید که بسبك یونانی و رومی ساخته شده مصادف میشویم. آیا این بنا معبد است یا مقبره؟ هر چه هست اهل محل آنرا طاق گرامینامند.

شب در کوهستان در میرسد. دو مرد تفنگ بدوش باتومبیل ما نزدیک میشوند اینها «ژاندارمهای آبی پوش» و از دسته ای هستند که اخیراً صدر اعظم ایران برای تأمین امنیت راهها ایجاد کرده است. چند ساعت دیگر بکرماشاه خواهیم رسید؟ ژاندارمها را مرا خیلی دراز میدانند و بمن سفارش میکنند که در کردتوقف کنم. یکی از آنها روی رکاب سوار میشود تا مرا بدانجا برساند. در سکوت مطلق صدای آبخاری بگوش میرسد. کاسه بدل چینی که کودکی بجانیم دراز می کند پر از آب یخ گوارائی است. دوباره حرکت میکنیم در تاریکی اتومبیل بتأنی پیش میرود دره خیلی تنگ است و ما همچنان از بین نخسته سنگها صعود میکنیم. اما آتشفشانی از دور روشن و خاموش میگردد من از بالای اتومبیل صدای برخورد با شاخه ها را میشنوم: جاده در سر پیچ وارد جنگل شده است، اکنون روشنائی ها خیلی نزدیک بنظر میرسند معیناً جاده بار دیگر پیچ میخورد و از جویبارها میگذرد و از باغها عبور میکند. دیوارهای خاکستری از پشت يك چراغ ظاهر میشود: اینجا کرداست.

وارد اولین منزل در خالك ایران میشویم. در اطاق تحتانی «خان» که در آنجا چند نفر ژاندارم چرت میزنند يك تیکه نان روغنی که که بجای نان استعمال میشود. چلو کباب و يك چائی معطر و داغ بر اینم آوردند يك پلکان عمودی تند باطاق فوقانی مربوط میشود که

من شب را در آنجا گذراندم . اما در اینجا هم ممکن است خوابید ؟ بزودی آواز ژاندارم ها شروع میشود و وق وق سکها بدان ها پاسخ میدهد . کاروانیان که از این صداها بیدار شده اند همدیگر را در حیات صدا کرده و شروع بیارگیری حیواناتشان میکنند . از پنجره بی شیشه هوای منجمدی وارد اطاق میشود . در آسمان آخرین ستاره ها محو میگردد و روشناییهای قرمز رنگی تابلوی زیبایی در صفحه افق بوجود میآورند کشور های شرقی را چه با اسب و چه با اتومبیل پیمائیم همیشه «زندگی مسافرت» در این کشورها تغییر ناپذیر است . «چارپا داران» که در حکم رانندگان هستند در هیچیک از عادات خود تغییری نداده اند : دیر بمنزل میرسند و زود از آنجا حرکت میکنند و در مدت کوتاه آسایش بمسافر جز يك خواب مشوش که با سر و صدا و آواز آنها قطع میشود اجازه استراحت بیشتر نمیدهند . در مسافرت با اتومبیل فقط از وقت صرفه جوئی میشود که آنهم چندان در خور اهمیت نیست منظره ها خیلی زرد تغییر میکنند و تناقض آنها مسافر را بشدت دچار شگفتی و اعجاب میسازد از اینها که بگذریم دیگر هیچ چیز تازه ای وجود ندارد . روزهای سوزان پس از شب های سرد و یخ بنندان مثل سابق از پس هم میگذرند .

شهر هارون آباد بنام بانی آن هارون الرشید خلیفه معروف اموی که دیگر اثری از آبادانی ساق ندارد موسوم است . در دشت گوری که پر آب و سرسبز است و منظره ای روح نواز دارد سنگهایی روی يك تپه کومه شده اند : اینها بقایای يك آتشکده قدیمی و معروف هستند از آخرین رشته تپه ها گذشته و بکرمانشاه میرسیم .

برج و باروهای این شهر ویران شده و خانه‌های مفید با پشت بامها و باغهای خوش منظره‌اش ازدور نمایان میشود. در اینجا نیز مثل جاهای دیگر اولین دیدار من از اداره كمرک است. اعضای كمرک مرا با منتهای ادب میپذیرند اما چون روز جمعه و تعطیل است اسناد مرا فردا گواهی خواهند کرد. بانتظار فردا برای آشنائی با حجاری ساسانی بباغ طاق بستان میروم.

طاق بستان که درشش کیلومتری شهر واقعست مکان روح افزائی است. از يك صخره بزرک از همه طرف آبهای زلال خارج میشود که پس از گردش در چمن بدریاچه زیبائی میریزد. دو طاق بزرگ که در سنگ کنده کاری شده مدخل دو غاری است که یکی بافتخار خسرو دوم و دیگری بیاد فتوحات شاپورها ایجاد شده، دیوار ته بدو قسمت تقسیم شده که در بالا تصویر شاهنشاه را میان دو درباری و در پائین تصویر عظیم خسرو را نیزه بدست که سوار بر اسب جنگی است نشان میدهد. منظره های شکار دیوارهای طرفی را زینت میدهد. تناسبها خوب رعایت نشده اما حرکت و جنبشی که در این تصویرها نمایانست باین کتیبه ها حیات فوق العاده ای بخشیده. حجاری های غار دوم خشن تر است و در حفظ آن کمتر مراقبت شده. بالاخره در سمت راست طاق کوچک يك دسته سه نفری بطوریکه می گویند مراسم ارتقاء رتبه شاپور اول را بوسیله پدرش اردشیر نشان میدهد. يك قهوه خانه زیبائی در آن نزدیک است که عکس ستونها و جلوخانش در آب زلال دریاچه میافتد. این قهوه خانه مرکز اجتماع مردمان با ذوق و تریاکیهاست اینها از راه پوشیده از گل سوار بر اسبهای کوچک

خود بدانجا آمده و عبای خود را بشاگرد قهوه چمی سپرده و جانی را که بهتر از آرامش منظره و خنکی هوا بتوانند استفاده کنند انتخاب می کنند. اینها از زمان خسرو پرویز بعد در تفریحات خود خیلی قریحه و ذوق بخرج میدهند ولی در آنوقت هم مگر دیوارهای طاق بستان خسرو پرویز را در حال شکار با موزیک بهمراهی یکدسته از چنگ نوازان خوانندگان نشان نمیدهد؟

بالاخره پس از اینکه گمر کچیان را راضی کردیم کرمانشاه و باغهایش را ترك گفته و در يك جاده خشك و حزن انگیز برای افتادیم جاده تقریباً راست بین يك کوهستان و يك رودخانه امتداد دارد. این راه قدیم سلطنتی است که داریوش آن را برای اتصال اکیاتان بیابان ساخت.

اینك بینای عظیمی که بدانوسیله شاهنشاه میخواست خاطره فتوحاتش را جاودانی سازد و در صد متری بالای زمین در سنگ حجاری و کنده کاری شده است رسیده ایم. راستی این مکان با چه دقتی انتخاب شده است!

دیوار سنگی عقب میرود و سپس جلومی آید و بر روی یکی از صفحات این کتاب بزرگ نیم باز که بخوبی از آسیب بادوشن محفوظ است داریوش تاریخ خود را نوشته است. بیست و چهار قرن بر کتیبه و نقوش بیستون گذشته است بی آنکه يك خط یا يك حرف از آن محو شود.

در اینجا شاهنشاه پایش را بر روی شکم گوماتا رئیس شورشیان نهاده است و از برابر او پادشاهانی که مغلوب نموده رژه میروند. پس از اینکه اسامی امرای اسیر شده و نقاط اشغال شده را یاد نموده و از

فتوحات و لشکر کشی های پر افتخار خود نام میبرد و شکنجه ها و صدماتی که بدشمنان خود وارد آورده اند گرمیکند کتیبه را باین کلمات ختم میکند: «ای کسی که در آینده بر این بنا میگذری آنرا ویران نکن و هر گاه بموجب قدرتی که داری در حفظ این بنا همت گماشتی خدا یارت باد و بتو طول عمر عطا فرمایاد»

اسکندر که از شوش با کباتان میخواست دیر زمانی در برابر کتیبه داریوش درنگ نمود. مسألت عمر دراز چندان در روح فاتح جوان تأثیر نبخشید. مع هذا میتوان فرض کرد که این بنا بیشتر از ابنیه سلطنتی تخت جمشید در او حس تحسین و احترام بوجود آورد. و هر گاه بگفته دیودوردو سیسیل اعتماد کنیم در پایه همین بنا سمیرامیس خیمه و خر گاه برپا ساخت و یکی از این باغهای روح افزائی را که «فردوس» مینامیدند برای خود ترتیب داد.

يك دشت خاکستری رنگ و پوشیده از سنك ریزه، يك پل که بر روی رودخانه خشکی بسته شده، چند کلبه محقر تنها منظره ای است که از با شکوه ترین و افسانه آمیز ترین ملکه های شرق بیادگار مانده.

از بیستون تا همدان جاده در میان ویرانه ها امتداد دارد. در ارتفاعاتی که بر صحنه مسلط است غارهایی که محتوی حجاریهای قدیم است کنده شده. زمین کنگاور پوشیده از خرده های مرمر و خارا است در دو طرف جاده تپه هایی بشکل مخروط نسبتاً منظمی صف کشیده که همان قطعات آجرهای خام هستند.

سپس بکندی انومبیل چندین ساعت از کوه الوند بالا میرود و به طرف همدان سرازیر میشود. هر گاه بزوار یهود که هزاران بدین

شهر میآیند بر نخورد با که مال میل قبرهای استر و مردخای را بتمام شیاطینی که خواسته باشند نام و تاریخ شهرها و دژها و معابد و کاخهایی را که از دوروز پیش من از میان ویرانه های آنها گذشته ام بمن بازگویند خواهم بخشید .

باغهای همدان تا مسافت دوری در صحرا امتداد دارد و در آنجا که باغها ختم میشود مزارع زرد رنگ جو و یونجه زارهای معطر دیدگان را معظوظ میسازد .

وقتی در دروازه های قزوین بجای گمر کچیهای مزاحم یک پایور مهربان شهر بانی را در مقابل خود دیدم که خود را مأمور نشان دادن بناهای شهر معرفی نمود تعجب دلپذیری بمن دست داد . بدبختانه قدرت او بدانجا نمیرسید که بتواند مرا در مساجدی که از منظره خارجی آنها پیدا بود که در شمار زیباترین بناهای اسلامی هستند وارد کند . اما این پایور مؤدب پس از اینکه مرا در چندین باغ روح افزا گردش داد جزئیات قصری را که در آنجا کار میکرد و سابقاً اقامتگاه نادرشاه بود بمن نشان داد .

راهنمای من در حالیکه شهر و بازارها را بمن نشان میداد حوادث جدیدی را که در قزوین روی داده بود برایم شرح میداد و از ظلم روسها و تاخت و تاز وحشیانه افسران آنها و سپس مداخله نیکوکرانه مریمان سوئدی و بالاخره احیای حس میهن پرستی و استواری و حدت ملی تحت توجهات سردار سپه شمه ای برایم گفت .

از قزوین وارد صحرای خشک و نفرت آوری میشویم در انتهای افق دو رنگ شن خاکستری و آسمان آبی بهم مخلوط میشود .

هنگامیکه قله، پر برف دماوند نمایان میشود نفسی بر احوت میکشم آیا بالاخره بتهران نزدیک میشویم؟ هنوز هیچ خبری نیست. مهنا جلوتر که میرویم در آسمان خاکستری لکه سفیدی می بینم. لکه نزدیکتر میشود و اینطور بنظر میآید که دیوارهای درازی که درختهای غبارآلودی از پس آنها قد برافراشته نمایان میگردد. يك گنبد آبی رنگ هم از دور میدرخشد. اینك تهران! پیش از اینکه از زیر دروازه زیبای کاشی کاری تهران عبور کنیم باز قدری استراحت کرده و مقارن ظهر وارد شهر بزرگ بیسر و صدایا بخواب رفته میشویم.

هنوز از صرف نهار فارغ نشده ام که مردی کوتاه قد عینکی با وضع خیلی مرموز و اندکی محیل بهمین من نزدیک شده و پس از معرفی خود گفت: «اگر شما علاقه سیاست داشته باشید من در خدمتگزاری حاضرم» و بی آنکه نفسی تازه کند با صدای آهسته شروع بشرح یکرشته دراز از حوادث مهیج و داستانهای فضیحت آمیز نمود. در ظرف مدتی کمتر از یکساعت از هر دری سخن راند از خانواده سلطنتی گرفته تا وزرا و اعضای سفارتخانه ها و مستعمرات خارجی و دارائی و ارتش و گمرک تا اینکه حوصله من سر رفته و سخنش را قطع کرده پرسیدم: اینها همه درست اما از سیاست چیزی نگفتید!

مخاطبم با وضع مبهوتی گفت: «سیاست؟ اینها همه سیاست است!»

بعد از مدتی فهمیدم که او چندان هم اغراق نگفته است سیاست

در نظر بسیاری اشخاص مثل او عبارت از همین صحبت های زنانه است که بطور درهم و برهم از کوچه و بازار و از ادارات و باشگاهها جمع آوری کرده اند و همین صحبت ها با حرص و ولع مخصوصی نقل محافل تهران قرار میگیرد. تهران شهر عجیبی است که من نظیر آنرا نه در ایران و نه در جای دیگر ندیده ام. چه این شهر صفت مشخصه ای ندارد و مردمی که حقیقتاً تهرانی باشند در آن نیستند. هر شخصیت متنفذ و هر وزیری بدور خود عده کوچکی از دوستان و مستخدمین و خدمتگزاران را گرد آورده که ممکن است بلهوسی یا بی لطفی او همه را از گردش پراکنده کند.

اما سیاست حقیقی ایران غیر از این ظواهر است. راستی سیاست ایران از بیست سال باینطرف چه حوادث تلخ و چه بازیهای مضحکی بخود دیده! در سال ۱۹۰۷ هم دستخط مشروطیت از طرف مظفرالدین شاه محتضر صادر شد و هم کشور ایران بدو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم گردید. در سال بعد شاه جدید محمد علی مجلس را بوسیله قزاقهای لیاخوف بموپ بست و وکلارا از آنجا بیرون کرد. انقلاب ترکید در ۱۹۰۸ غیرت آزادیخواهان را برانگیخت و انقلاب روسیه که چندماه بعد برپا شد پناهندگان سیاسی شمال غربی کشور را جری ساخت. تبریز ورشت انقلاب کردند مجاهدین بختیاری پیروزمندان از اصفهان بسمت پایتخت حرکت کردند. محمد علی استعفا داد بکریمه گریخت و در حکومت اسمعیل پسر یازده ساله اش احمد شاه روسای بختیاری و انقلابیون رشت بر کشور حکومت میگردند (۱۹۰۹)

اما چندی نگذشت که نفاق میان فاتحین افتاد و دولت صاحب نفوذ در امور داخلی ایران مداخله کردند: روسها تبریز را اشغال کرده

تا قزوین پیشرفتند . انگلیسیها سربازان خود را در بوشهر و شیراز و اصفهان متمرکز ساختند . مجلس ایران که دستش از همه جا کوتاه شد دست بدامان امریکا گردید .

آندوات هم مسئول ایران را اجابت کرده و مستر شوستر مورگان را بسمت مستشار مالی بایران فرستاد . مستر شوستر با نهایت جدیت شروع با اصلاح خرابیها کرد اما بزودی انگلیسها روسها بر ضد او شروع بتوطئه چینی کردند و حکومت ایران که از شمال و جنوب در خطر هجوم قرار گرفته بود ، ناگزیر مستر شوستر را بآمریکا عودت داد (دسامبر ۱۹۱۱)

و آنگاه شورشها و انقلابات از همه سو بظهور رسید و مجلس بمخالفت برخاست . مجلس را منحل کردند و قزاقهای شمال و سپاهیان جنوب را مأمور بر قراری نظم در ایالات شورشی نمودند . پیمان ۱۹۰۷ به نتایج مطلوب رسیده و پنجه روس و انگلیس مشترکاً بر کشور ایران مسلط شده بود .

در جنگ بین المللی که دودوات روس و انگلیس با هم متحد شدند ایران دیگر از نجات خود نومید گردید و جز در اعلام بیطرفی خود راه نجاتی ندید . اما ترکها با آسانی از ایران دست بردار نبودند و بکمک قبایل کرد شوریدند و در ۱۹۱۵ تمامی ناحیه باختر ایران را تا اصفهان اشغال کردند و روسها سال بعد آنها را از آن ناحیه اخراج کردند . بعد انقلاب بلشویک در گرفت : روسیه تزاری از هم متلاشی شد و دست انگلیس در ایران باز تر شد و در موقعیکه یکعده از سپاهیان انگلیسی و هندی از راه بلوچستان وارد خاور ایران گردیدند دسته دیگری از بغداد حرکت

کرده و تقریباً از همان راهیکه من وارد ایران شدم تا کرانه های خزر پیشرفتند. و در همان هنگامیکه متفقین پیمان متار که مودروس را بترکیه تحمیل میکردند سپاهیان ترك کارتخلیه ایران را بانجام رسانده و انگلیسها در ایران کاملاً مستقر شدند (اکتبر ۱۹۱۸)

لرد کورزن توانست عملی شدن نقشه عظیمی که با مهارت طرح کرده بود برای العین مشاهده کند.

حوادث هم بطور عجیبی با او کمک میکرد: انودام دولت روسیه تزاری پیروزی انگلیس را در آسیا مسلم میساخت. انگلیس که دیگر بزرقفقاز تسلط یافته و در بین النهرین موقیعت خود را مستحکم کرده بود دیگر کاری جز مطیع ساختن ایران نداشت تا اینکه راه هند از خلیج فارس تا دریای خزر توسعه پیدا کند. سرپرستی کوکس با طرح پیمانی که بشکل بسیار ماهرانه و مودبانهای بسادگی قیومت انگلیس را بر ایران محرز میساخت بتهران عزیزت کرد. وثوق الدوله نخست وزیر وقت این پیمان را امضا کرد و مجلس جدیدی برای تصویب پیمان انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۹ عمداً انتخاب گردید انگلیسها بی آنکه حتی منتظر انجام این تشریفات بشوند اداره ارش و داریائی را بعهده گرفتند. در لندن ژرژ پنجم رسماً از شاه جوان ایران پذیرائی کرد.

طعمه انگلیس بچنگ آمده تصور میشد اما خیلی زودتر از آنچه انتظار میرفت خورشید سرخ از دریای خزر بالا آمد و وافق را مشتمل ساخت کسوف روسیه در آسیا بیش از دو سال طول نیا انجامید پیش از پایان سال ۱۹۱۹ نیروهای باشوبک دو باره ترکستان را اشغال و امیر بخارا را بیرون کردند و در ماههای اولیه ۱۹۲۰ وارد باد کوبه و

باتوم و تفلیس شده و بدینسان بر سراسر قفقاز نفوذ مسکورا برقرار ساختند.

بلاخره در ۱۸ مه ۱۹۲۰ یکدسته از سپاهیان روس وارد انرلی (بندر پهلوی) شده و پادگان انگلیسی را از آنجا بیرون کردند و وقتی احمدشاه وارد پایتخت خود گردید تظاهرات بسیار شدیدی بر علیه انگلیسها مشاهده کرد بطوریکه برای نجات تاج و تخت خود ناگزیر وزیرایش را از کار انداخت سرپرستی کوکس را ایران بعراق منتقل شد و حال آنکه سپاهیان انگلیسی و هندی در نتیجه فشار روسها بطرف قزوین و تهران عقب نشینی کردند.

از پیمان ۱۹۱۹ دیگر صحبتی نبود و بدنام ترین مجالس جرئت تصویب آنرا نداشت.

اما از طرف دیگر روسها همچنان پیش میرفتند و پایتخت را تهدید میکردند. در اینوقت است که مرد فوق العاده ای که بایستی در ظرف مدتی کمتر از پنج سال ایران را از یوغ بیگانه آزاد کرده و به دوره هرج و مرج آن خاتمه بخشد وارد صحنه میشود. در اواخر فوریه ۱۹۲۱ یکفر فرماده ژاندارمری موسوم به رضاخان ۶۰ سه هزار نفری را در قزوین دور خود گرد آورد و بجانب پایتخت پیشروی نموده و به عنوان آزاد کننده وارد پایتخت شده کابینه را از کار انداخت و زمام قدرت را بدست ماجراجوئی موسوم بسیدضیاءالدین داد ولی این شخص چون بر وفق مراد او از آب در نیامد او را بیرون کرد و دیگری را بجای او گذاشت.

در چند ایالت شورشوائی اتفاق افتاد و او نظم را در آنها برقرار ساخت و پادگانهای انگلیس بطرف هند و عراق عقب نشینی کردند

و روسها انزلی را تخلیه کرده و راه قفقاز را پیش گرفتند. بالاخره موقعی رسید که بایستی مجلس را افتتاح نمود.

در ۲۳ ژوئن ۱۹۲۱ شاه جلوس را افتتاح و نقض عهدنامه ۱۹۱۹ را در میان ابراز شور و شعف نمایندگان اعلام نمود.

رضا خان متوالیاً سرنیمپ و وزیر جنگ و پس از اندکی نخست وزیر ایران شد. و پس از اینکه دسته‌هایی را که چندی پیش خارجی‌ها تشکیل داده و تحت فرماندهی آنها بود منحل کرد يك ارتش ملی با اصول نوینی بوجود آورد و یکی پس از دیگری عشایر شورشی را خلع سلاح نمود و در عین حال يك میسیون امریکائی برای اصلاح امور مالی استخدام کرد شخصاً بکار اصلاح ادارات پرداخت (!) رضا خان دیکتاتور بودن خود را انکار میکند و هنوز نمیخواهد پادشاه بشود بلکه فقط بعنوان سردار سپهی قناعت کرده است!

در آغاز ۱۹۲۵ شیخ محمدره که تبعیت از انگلیس‌ها میکرد شورشی براه انداخت. رضاخان خود او را اسیر کرده و بتهران آورد بعضی میگفتند که برای اینگونه اعمال زور میبایستی سردار سپه به پشتیبانی روسها مستظهر باشد. برعکس عده‌ای دیگر اظهار میکردند که بدون رضایت انگلیس‌ها سردار سپه هرگز نمیتوانست شیخ را از دست قدرت بزبر آورد و در حالی که مردم سرگرم این حدسیات مختلف و متناقض در باره پشتیبانان مرموز سیاستش هستند رضا خان حساب‌ها را بهم زده و توطئه‌ها را بی اثر کرده و بطرف مقصد پیش میرود.

...

من درست در وسط تابستان و در منتهای شدت گرما وارد تهران

شدم. مجلس همین گرمای شدید را بهانه قرار داده و جلسات را نامدت
چهل روز تعطیل کرده بود. گرمای تابستان ابرانیها یا خارجی هائی که
وسیله داشتند به بیلاق بروند از شهر بیرون میکردند.

در تمام ساعات روز و همچنین در شب جاده بین تهران و شمیران
نه تنها پوشیده از اتومبیل و عرابه و وسایط نقلیه بود بلکه همچنین
مملو از پیاده روندگانی بود که روی سر طبقهای بزرگی حاوی ظروف
و چراغ و لحاف و متکا و فرش و وسایل زندگانی بیلاقی حمل می
کردند. کسانی که موفق به پیدا کردن خانه‌ای در شمیران نمیشدند
در باغها یا در زیر چادر و یا در هوای آزاد سکنی میکردند. کشاور
جویباری را چادر نشینان مصنوعی اشغال کرده و بورزش مورد پسند خود
یعنی بیکاری مشغول بودند. زیرا ایرانیان عشق و هنر بیکاری را
بدرجه‌ای بکمال رسانده‌اند که غریبا از رسیدن بآن و حتی از
درک آن عاجزند.

« انداختن يك فرش در زیر يك درخت نزدیک يك چشمه خنك
مگر تمام کاری نیست که برای يك زندگانی آسوده و يك مرگ راحت
بایستی انجام داد؟ »

ولی در انتخاب این چشمه و درخت و فرش هم ایرانی چه حسن ذوقی
بخرج میدهد! . . .

شمیران اسم نوعی است که بيك عده مزارع داده شده. میان تهران
و کوهستان تعداد بسیاری قریه و دهکده بعلور پراکنده وجود دارد که
شهریها تابستان را در آنجا بسر میبرند.

بین این دهکده‌ها دره‌های سایه‌دار و باغهای پرگلی وجود دارد
هیئت‌های مهم سیاسی خارجه در شمیران يك اقامتگاه تابستانی دارند.

وزیر امور خارجه هم سفارتخانه‌ها را در این نقل مکان همراهی میکند و يك قسمت از ادارات وزارتخانه را بعمارت بسیار زیبائی منتقل می سازد. خود وزیر هر هفته در ویلای خصوصی خود از هیئت های سیاسی خارجی پذیرائی میکند و بالاخره سردار سپه نمایندگان خارجی را می پذیرد و هیئت وزیران را در يك ملك مجاملی که متعلقینش باو تقدیم کرده اند و از آن را بسلیقه دلچسب منزلهای قدیمی ایرانی مزین کرده تشکیل میدهد.

باغهای مرتفع، چمنزارهای مصفا و پر گل که بعضی رنگارنگ و برخی دیگر بکرنگ هستند، آبشارهای یرطین و جویهای باریک که آب در بستر کاشی کاری آنها جاری است، کلاه فرنگی هائی که در انبوه درختان سبز از نظر پوشیده شده اینها مناظر دلپذیری است که متنفدین و توانگران تهران برای خود در شمیران مهیا کرده اند و من امروز نمیتوانم بدون حسرت و اندوه منظره قشنگ يك خیابان دراز از درختان تبریزی و يك حوضچه شفاف و يك جوی کوچکی که چهار روز در هفته آب در آن جاری بود بیاد آورم.

اما ورود نماینده پادشاه مصر بتهران و جشن افتتاح رسمی قصری که باقامتگاه او اختصاص داده شده بود من و تمام هیئت های سیاسی را مجبور بدل کردن از زیبائی های شمیران کرد.

این نخستین باری بود که مصر وزیر مختار بدربار ایران می فرستاد. ایرانیان خیلی میل داشتند دولت مصر را يك دولت کاملاً مستقل تلقی کنند و آن را یکی از بزرگترین دولت های اسلامی بشمار آورند و استقبالی که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۵ از رشادپاشا چه از طرف مقامات رسمی و روحانی و چه از طرف اهالی تهران بعمل آمد باندازه کافی

ارزشی را که ایرانیان نسبت به دوستی با مصر قائل بودند نشان می داد .

تشریفات بامداد بکلی مذهبی بود و من باین زودی ها منظره دوازده نفر ملائی که با عمامه های بزرگ و ریشهای دراز سفید در تنلار بزرگ قصر نشسته و دعای میخواندند فراموش نمیکنم .

در جلوی این علماء روی میز های گرد هر مہائی از گل و میوه بالا رفته بود . بمحض ورود هر تازہ واردی تمام عمامه ها با احترام جلو و عقب میرفت .

پس از تبادل تعارفات مراسم دعا و تبرک آغاز گردید . پنج رأس گوسفند بدستور یک ملا در باغ قریانی شد و میبایستی این حیوانات را پوست کنند و گوشتشان را بین فقرا ی محله تقسیم کنند .

مراسم بعد از ظهر با اینکه کمتر مجلل بود ولی خالی از عظمت هم نبود . بنوای موزیک نظامی پرچم سبز را بر فراز در سفارتخانه بالا کشیدند و سربازان در حال سلام رژیم رفتند پس از آن وزیر مختار مصر با خوشروئی تبریکت و شادباش های میهمانان خود را میپذیرفت . صاحب منصبان عالی رتبه ایرانی با لباس های مشکی و دیپلمات های اروپائی با ردنگت خاکستری و کلاه «هودو فرم» و شیخ ها با عمامه و افسران با اونیفورم نظامی بدور میزهای کوچکی که دایره وار بسبک شرقی چیده بودند گرد آمدند . اسقف اصفهان مارتن باچندتن از وکلا دوستانه صحبت میکرد و دور مسیو ژورنیف وزیر مختار جدید شوروی خیلی ها حلقه زده بودند .

من با مشاهده این منظره عجیب با خود میگفتم که آیا فردا در اروپا این تشریفات را که در این باغ زیبای ایرانی بر گزار میگردد

چگونه تفسیر خواهند کرد؟ بنظر من این مسئله خالی از غرابت نبود که چگونه نماینده يك دولت سنی مذهب مانند مصر مأموریت سیاسی خود را در ایران با ادعیه و قربانیهای يك روحانی شیعی شروع میکنند وقتی من تعجب خود را برشادپاشا ابراز داشتم بمن پاسخ داد: « شما فراموش میکنید که ما همه مسلمان هستیم. » این وحدت دینی تکیه کلام تمام ناطقین امروز باامداد بود: «مصر پر افتخار دست خود را به جانب ایران مستقل دراز کرده. دو دولت بزرگ مسلم باهم متحد شده اند. بدینسان ممکن است بخاطر پیروزی حق همه دولت های اسلامی متحد شوند. » تمام ملاحا هم آواز جواب دادند: « انشاء الله! » نطق ها که بزبان فارسی ایراد میشد بزودی برای وزیر مختار مصر به فرانسه ترجمه میگرددید.

بدین ترتیب بود که من شنیدم یکی از مهمترین روحانیون ایران آرزو کرده است که بزودی ببیند در کنار پرچم مصر در تهران پرچم مراکش مستقل هم باهتزاز در آمده است

دیگر شب در رسیده بود و این برخلاف انتظار اروپائیهها بود اما شرقیهها باز پایان جشن را بتأخیر میانداختند آنها بهتر از ما از طول تشریفات و از خنکی هوای شبانه لذت میبردند.

رشاد پاشا که مقید بود هر کسی را بفراخور مقام و مرتبه اش بدرقه کند لاینقطع از خیابانی که بدر خروجی منتهی میشد بالا و پائین میرفت. من او را در نیمه راه متوقف ساختم و از او اسامی چهار نفری که بدون توجه بگذشتن وقت صحبت های خود را در يك گوشه از باغ ادامه میدادند پرسیدم. سه نفر از آنها ردنگت های مشکی درازی پوشیده

بودند و چهارمی يك نظامی بود که با اندازه يك سرو کردن از تمام مخاطبینش بلندتر بود و در حالی که گوش بحرفهای آنها میداد گویی در عالم رؤیا سیر میکند و هر دو دستش را روی قبضه يك شمشیر بزرگ، منحنی نکیه داده بود.

وزیر مختار مصر آمده است در گوشم گفت: «این سردار سپه است که با عموهای اعلی حضرت شاه صحبت میکند»

من بدو مینگریستم و بدین نقوش و برجستگی های ایران و آسور میاندیشیدم که در آنها تصویر معمولی يك پادشاه فاتح يك سرو کردن بلندتر از اطرافیان او حجاری شده بود شکی نیست که طبیعت این مرد را برای فرماندهی خاق نکرده بود. هشت روز پیش من از آشنایانش راجع بخصال و عادات و افکارش اطلاعات جالبی کسب کردم. پنجسال پیش رضاخان افسری بود در زاندارمری گمنام، بیسواد و منفرد و بدون پشتیبانان سیاسی. انقلاب فوریه ۱۹۲۱ ناگهان او را شخصیت برجسته ای نمود.

سه ماه بعد قدرت سیاسی عجیبی پیدا کرد و در اندک مدتی همه چیز را در ایران بصورت نوین در آورد.

طنقیانهای عشایر در نتیجه سرکوبی شدید آنها آرام گردید، خطوط شوسه تحت حفاظت و حراست امنیه قرار گرفت، مسافران و وسایط نقلیه با امنیت تمام بآمد و شد مشغول شدند، بشهرستان ها فرماندارانی فرستاده شد که دیگر مردم را غارت نمیکردند (۱) يك ارتش

۱ - البته مقصود نویسنده غارت آشکار و علنی است نه تاراج مخفیانه که

بازار آن همچنان رواج بود.

ملی منظم با اسلحه و ادوات جنگی نوین تشکیل گردید ، ایرانیان حتی تصور چنین پیشرفتهائی را نمیکردند خارجیان این تحول را بانوجه و علاقمندی کامل می نگریستند . البته منافع همه آنها درین مورد یکسان نبود .

سردار سپه آنچه میخواست در ایران انجام میداد ولی حقیقتاً او چه میخواست ؟

در آغاز کار طرح بر انداختن سلطنت و استقرار جمهوری را برایش تهیه نمودند بدین معنی حزبی که مخفیانه از طرف عمال يك دولت بزرگ خارجی تقویت میشد او را به پیش میراند اما رقتیکه جنبش جمهوری خواهی نزدیک بکامیابی بود سردار ناگهان آن را متوقف کرده مجلس را در انتخاب میان خود و شاه مختار گذاشت مجلس او را انتخاب نمود و او بجای اینکه شاه را از میان بردارد بخاندان سلطنتی نزدیک شده بافتخار و لیمهد ضیافت رسمی داد .

در آغاز سال ۱۹۲۵ سردار سپه پس از آنکه عشایر جنوب را آرام نمود پیروز مندانه وارد تهران شد . وزرا و نمایندگان از او ملاقات کردند ، انگلیسها و روسها و آلمانها هر يك برای جلب توجه او پیشدستی نمودند .

پایتخت چراغان شد . همه کس وقوع کودتائی را حدس میزد اما رضاخان ازین خوش آمد ها و ستایشها کناره گرفت و خود بکله و تنها برای انجام مراسم مذهبی بزاریه مقدسه رفت و پس از خوابیدن سیر و صدا ها به آرامی باز گردید مع هذا درسیزدهم فوریه قنون ذیل را به تصویب مجلس رساند :

« ماده واحده مجلس شورای ملی ریاست عالیہ کمل قوای